

خواجو

وارث زیبائیهای

غزل فارسی



● حمید مظہری

خورشید درخشان آسمان علم و ادب ایران گردید.

پدر این کودک - که خود از بزرگان علم و ادب کرمان بود - نام پدر خویش (محمود) را بر او نهاد و بعدها به رسم آن روزگاران و به روال محبت و تحبیب، «خواجو» نامیده شد که لفظاً مصغر خواجه است. به روایت تاریخ، خواجو دو ساله بود که استاد سخن - سعدی - چشم از جهان فرو بست. گویی همان فرشته‌ای که روح سعدی را به ملکوت اعلی برده بود، در بازگشت بر فراز بام گلین خانہ خواجو فرود آمد و این پیغام را در گوش جان کودک دو ساله زمزمه کرد که تو از وارثان زیبائیهای غزل فارسی هستی که در حقیقت سنائی غزنوی آنرا بنیان نهاد و سپس آن را در دو رشته پر رمز و راز عرفان و عشق به مولانا و سعدی سپرد و این زمان نیز به تو رسیده است تا آن را پاس داری و به حافظ سپاری.

بدین ترتیب بود که فردای آن شب، معبرین به پدر مزده دادند و آن خواب را چنین تعبیر کردند که «این کودک در ملک سخن فرمانروای مسلم و شاعری مشهور عالم خواهد شد»

به همان نحو که خواجو خود این داستان را در مثنوی «روضه الانوار» به نظم درآورده است.

خواجو دوران نوجوانی و جوانی را در زادگاه خویش به کسب علوم و فنون متداول آن روزگار گذراند. و سپس در بهار زندگانی، در مقام انتظام نظم برآمد و در یافتن فنون شعر و بلاغت - که از دوران کودکی نوید آن را به وی داده بودند - سعی و کوشش فراوان نمود تا در آغاز جوانی سخنوری چیره دست و شاعری بلند آوازه شد.

خواجو در آغاز جوانی به انگیزه طبع سرکش و شور و هیجان خاص این دوران و همچنین محیط نامناسب ناشی از آشفتگی بازار سیاسی - که در آن زمان عرصه زدوخوردها و کشمکشهای بازماندگان سلاطین قراختائی بود - کرمان را برای رشد فکری خویش مناسب ندید و چون غلیبان اندیشه‌های والای عرفانی او را دچار عطشی سیری ناپذیر کرده بود، بار سفر بر بست و در جستجوی جانان، ترنم کنان برخواند:

خسرم آن روز که از خطه کرمان بیروم

دل و جان داده ز دست از بی جانان بیروم

با این حساب، سفر خواجو نه صرفاً به علت دلستگی از کرمان و با «طلبیدن راحت جان» بلکه به نشانه «یافتن جانان جان» بوده است.

خواجو از کرمان راهی شیراز شد و در این شهر که سالها آرزوی دیدن آن را داشت از محضر علما و فضلاء ساکن آن دیار کسب فیض کرد و آنگاه در کازرون به خدمت شیخ امین الدین محمد کازرونی رسید و از انقباس قدسی این عارف روشن ضمیر مشام جان را معطر ساخت. آنگاه پس از چندی به قصد زیارت خانہ خدا - از طریق اصفهان - راهی حجاز گردید.

او که در حدود ۲۸ تا ۳۰ سالگی سفرهای خود را آغاز کرده بود در مدت ۲۰

شعر خواجو

شعر خواجو از لطافت طعنه بر گل می زند
وز بلندی خنده بر گیسوی سنبل می زند
نغمه‌های نخلبند شعر در بستان عشق
طعنه بر آوای شورانگیز بلبل می زند
گه «همایون» می زند چنگش به آهنگ «همای»
گاه بر دل شور چون آوای صلصل می زند
تا «کمال» عشق را سازد مصور در کلام
باستون شعر بر آب بقا پل می زند
دور عشقش رشته در پای خرد می افکند
مست و بی پروا دم از دور و تسلسل می زند
با نسیم شعر این افسونگر افسانه ساز
در خزان «نوروز» را پیوند با «گل» می زند
می نشاند عقد «گوهر» را به جان مثنوی
بر سر زلف غزل زرینه کاکل می زند
از دم جانبخش خواجو در دل شب بشتوید
نغمه مرغ صراحی را که قل قل می زند
عطر جانبخش بهار «روضه الانوار» او
دست رد بر سینه مشک و قرنفل می زند
اشک با یک بوستان گل خیل مروارید اشک
بر گل رخسار خواجو شاخه گل می زند
حمید مظہری (اشک کرمانی)

کلمات داخل گیومه نام آثار خواجو میباشد

«دور و تسلسل» و «نغمه مرغ صراحی» از ترکیباتی است که خواجو در آثار خود به کار برده است.

نخلبند دیوان نکه دانی و بستان معانی، میوه نخل سخنرانی، ملک الفضلاء کمال الدین ابوالعطاء محمود بن علی بن محمود مرشدی، مولانا «خواجوی کرمانی»

در شامگاه بیستم ذیحجه سال ۶۸۹ قمری (برابر با هفدهم دیماه ۲۱۲ جلالی و مطابق با ۱۲۹۰ میلادی) در خانه‌ای گلین در کوچه‌های شهری آرمیده بر حاشیه کویر همزمان با چشم فرو بستن ستارگان ریز و درشت آسمان بر ستاره کرمان و در بلندی سحر، نوزادی چشم به جهان گشود که سالها بعد

کرمان

سالی که این سفرها به طول انجامید، از شهرهای شیراز و اصفهان و سرزمینهای حجاز، شام، مصر، عراق، بیت المقدس، خراسان و بعضی از بنادر خلیج فارس^۱ دیدن کرد و ضمن استفاده از اندیشه‌های دانشمندان آن زمان، برخی از آثار خود از جمله «همای و همایون» و «روضه الانوار» را تدوین نمود و در یکی از همین سفرها بود که به «صوفی آهاده» رفت^۲ و سالی چند به شوق درک محضر شیخ علاءالدوله سمنانی - عارف مشهور - در آن دیار مسکن گزید و سرانجام پس از دست یافتن به گوهر مقصود و رسیدن به آرزوی دیرینه خویش، به کرمان مراجعت نمود و در زادگاه خود خانقاهی دایر کرده، سرحلقه رندان خراباتی گردید.

خواجو که در جوانی به انگیزه دست یافتن به دانش و اندیشه دانشمندان و دانشوران و همچنین رهائی از تنگنای سیاست پیشگان و سلاطین - راهی سفر شده و به سیر و سیاحت پرداخته بود - این بار نیز - پس از بیست سال - باز شهر خود کرمان را عرصه کشمکشهای خونین بین امیر مبارزالدین محمد مظفری و شیخ ابواسحاق اینجو دید و به ناچار باز به سفر دل بست و دیگر بار روانه شیراز شد و دهسال آخر عمر خود را بین کرمان و شیراز در رفت و آمد بود تا سرانجام در یکی از همین سفرها - در سال ۷۵۲ قمری^۳ - در شیراز چشم از جهان فرو بست و در «تنگ الله اکبر» محلی که سالها جایگاه خلوت او با خداوند بود به خاک سپرده شد.

شعر خواجو

ماه فرو رفت و آفتاب برآمد

شاهد سرمست من ز خواب برآمد

عکس رخس چون در آب چشم من افتاد

سوی گل و نطفه گلاب برآمد

غزل خواجو یکی از نمونه‌های خوب و زیبای غزلیات عاشقانه و عارفانه در

سبک عراقی است و به همین علت همگان به مراتب فضل و کمال وی اعتراف

کرده و در میان آنهمه شاعر بلند پایه در قرن هشتم - او را استاد الکلام، میوه نخل

سختدانی، نخلبند عرصه معانی، زبده الفصحاء، ملك الفضلاء و نخلبند شعرا

نامیده‌اند و شعر سخن او را ستوده‌اند:

من بلبل فصیح من همدم مسیحم

من پرده سوزانم، من پرده ساز جاتم

قدرت خواجو در غزلسرایی و به کارگیری قوافی و ردیفهای مشکل - که با

مهارت و استادی صورت گرفته - مورد تأیید اهل فن است:

سرو را گل یار نبود و ره بود نبود چنین

سرو گلرخسار نبود و ره بود نبود چنین

و یا:

ای سرو خرامنده بستان حقائق

آزاد شو از سبزه این سبزه حدائق

خواجو در به کار گرفتن صنایع لفظی بد طولانی داشته است و در اکثر

غزلهای وی زیباترین صنایع لفظی و معنوی جلوه گری می‌کند. به حدی که

حتی گاهی اوقات کثرت به کارگیری این صنایع از قدر سخنش می‌کاهد.

نه آخر تو آنسی که مارا زبانی

نه آخر توانی که ما را زبانی

مگر زین بسودی که مارا بسودی

وزین برزبانی که ما را زبانی

و یا:

به ملك جم مشو غره که این پیران روئین تن

به دستانت به دست آرند اگر خود پور دستانی

شعر خواجو سرشار از جاذبه‌های معنوی و نمونه‌های عالی عرفان و عشق

نیز هست.

نکته درخور توجه این است که اکثر ترکیبهای زیبا و دلنشین شعرهای

خواجو بکر و زاده طبع خود او هستند:

زاده خاطر خواجو که به معنی بکسرت

حیف باشد که برنش به جهان دست به دست

خواجو در اکثر سیر و سیاحت‌های چندین ساله و ریاضتهائی که در طول

این سفرها متحمل شده بود به دنیا و زیباییهای ظاهری آن بی توجه گردیده از

صوفیان دغلباز و زاهدان ریایی دوری گزیده و به چشم خشم و حقارت در آنان می‌نگریست:

گفتا جوی نیرزی گر زهد و توبه ورزی

گفتم که توبه کردم از زهد و پارسائی

و یا:

خواجو گدای درگه ارباب فقر باش

کانها که مفلشد به معنی توانگرند

خواجو تسلط کافی بر لغات و اصطلاحات فارسی و عربی داشته و گاهی

اوقات با بهره گیری از این لغات ترکیبهای بدیع و تشبیهات بسیار زیبایی خلق

کرده است که یافتن معانی آنها به سادگی میسر نمی‌شود. مانند استفاده از

قواعد صرفی زبان عربی در این بیت:

عین مُعتل عبهت مفتوح

جیم مجرور طهرات مکسور

و با استفاده از دو کلمه خون و جان در بیت زیر:

قتاده است دلم در میان خون چون «او»

کشیده زلف تو را در کنار جان چون جیم

و همچنین تشبیه زلف به عقرب و برقع با استفاده از ترکیب «قلب عقرب»

در این بیت:

زلف سیه گشوده که این قلب عقرب است

روی چومه نموده که این مهر انور است

گذشته از این که خواجو به اکثر علوم و فنون رایج آنزمان از قبیل هشت و

تجوم مسلط بوده، با بیشتر هنرها نیز آشنائی داشته است. مشاهده نام

خوشنویسان و اصطلاحات خوشنویسی در اشعار وی نمایانگر آشنائی او با این

هنر و هنرمندان آن است.

اگر چه واضح خط است این مقله چشمم

ولیکن پیش باقوتت ز شرمش آب می‌بینم

و یا:

ای که گفتی سر پیریده سخن کی گوید

بنگر این کلک سخنگو که سرش پیریده

و یا:

خطی که بر من آن گلغذار بنویسد

بنفشه نیخته آن نوبهار بنویسد

تسیم باد صبا شرح آن خط ریحان

به مشک بر ورق لاله زار بنویسد

سواد خط تو باقیوت اگر دهد دستش

بر آفتاب به خط غبار بنویسد

حدیث خون دلم هر دم این مقله چشم

روان به گرد لب جویدار بنویسد

خواجو به طور قطع و یقین با موسیقی نیز آشنائی کامل داشته است. چرا که

اصطلاحات موسیقی در اشعار وی فراوان دیده می‌شود. مثلاً در بیت زیر که

راست نوبت، مخالف، ساهان، حجاز و عشاق همه از اصطلاحات و نام

دستگاههای موسیقی می‌باشد و به روایت استادان موسیقی، «مخالف» نقطه

اوج دستگاههای سه گاه و چهار گاه است و «عشاق» نقطه اوج دشتی و همایون

و اصفهان که ضمناً پرده‌های عشاق و مخالف نیز با هم برابرند:

راستی را گرچه هر نوبت مخالف می‌شود

از ساهان تا حجاز آشوب عشاقش نگر

و بی شک بر اثر پرواز در چنان اوجی از فضای اندیشه بوده که به عرش شعر

تکیه زده و آنچنان به معنویات و فرازهای عالی عشق و عرفان دل بسته که کمتر

به اطراف نگریسته و شاید به همین دلیل نامی از شاعران همعصر او بر لبش

نشسته است.

کرمان



علم مورد استفاده عبید قرار گرفته و گرچه مصحح محترم دیوان خواجو چنین اظهار نظر کرده است که «بر فرض اینکه این بیت از خواجو باشد چون در قطعه عبید بهتر آمده باید آنرا از عبید دانست»^۱ ولی با کمی مداقه در سخن خود استاد که این شعر را مربوط به دوران جوانی خواجو دانسته اند و با توجه به این که عبید حدود بیست سال بعد از خواجو زیسته و به حکم الفضل للمتقدم می توان شعر مذکور را از خواجو دانست.

(۲) خیالی بخارانی (متوفی به سال ۸۵۰ هـ)
خیالی بخارانی در غزل معروف خود:

ای تیسر غمت را دل عشاق نشانه

خلقى به تو مشغول و تو غایب زمیانه

که شیخ بهائی آن را به زیبایی تخمین نموده و مشهور خاص و عام است به این غزل خواجو نظر داشته:

دی آن بت کافر بچه با چنگ و چغانه

می رفت و به سر وقت حریفان شبانه

خواجو سخن از کعبه و بتخانه چه گوئی

خاموش که این جمله فسون است و فسانه

رو عارف خو باش که در عالم معنی

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

که شاعر مذکور مصرع آخر این غزل را عیناً تضمین نموده و در غزل خود به کار برده است.

مسئله برداشتن به جزئیات زندگی و خصوصیات شعری و اخلاقی و اجتماعی شاعری با آنهمه عظمت فکر و اندیشه در حوصله این مقال نیست و به همین مختصر بسنده می کنیم. باشد تا در فرصتی دیگر به چنین مهمی پرداخته شود.

توجه شاعران به خواجو

بلند آوازه ترین شاعری که چه از جهت لفظ (به کارگیری عین مصراع) و چه از حیث بهره گیری در معنی (تعبیر و تراکیب) به خواجو اقتدا کرده و او را محترم شمرده حافظ است. تا جایی که برای بیان مکونات قلبی خویش می گوید:

استاد سخن سعدی، نزد همه کس اما
دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو

در این مورد، استاد خوانساری در مقدمه دیوان خواجو و همشهری فاضل و نکته سنج - مهدی برهانی - در مقاله ای به تفصیل داد سخن داده اند و ما تنها به نقل مطلبی از تاریخ ادبیات ذبیح الله صفا اکتفا می کنیم.

«از میان معاصران خواجو ذکر نام حافظ ضرورتی لازم تر از همه می باشد، زیرا بین دو استاد بزرگ همزمان ارتباط نزدیکی وجود داشته است. خواجو که به سال و تجربه شاعری بر حافظ تقدم داشت در مدتی که مقیم شیراز بود، چون دوستی که سمت رهبری داشته باشد بر اندیشه حافظ یرتو تعلیم انداخته بود و به همین سبب است که در دیوان خواجو شیراز بسیار ابیات می بینم که به تقلید یا استقبال از غزلهای خواجو ساخته و یا گاه معنی و لفظی از خواجو را استقبال کرده است.»^۲

از میان دیگر شاعران هم عصر خواجو و یا شعرانی که پس از وی ظهور کرده اند و به اشعار خواجو نظر داشته و حتی آنها را تضمین نموده اند تنها به ذکر دو نمونه اکتفا می شود:

(۱) عبید زاگانی (متوفی در ۷۷۱ یا ۷۷۲ هـ ق)

خواجو در ایام جوانی غزلی سروده و در پایان آن گفته است:

با اینهمه يك نکته بگویم ز سر مهر

هر چند که دانم که تو این شیوه ندانی

رو مسخرگی پیشه کن و منطربی آموز

تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی

که بیت آخر غزل فوق در قطعه معروف: «ای خواجو مکن تا بتوانی طلب

باورقیها:

۱. صفا - تاریخ ادبیات در ایران ج (۲) ۳ - ص ۸۸۸

۲. همان مآخذ و مثنوی گل و نوروز / مقدمه دیوان خواجو از احمد سهیلی

خوانساری / صفا - گنج سخن ج ۲

۳. مقدمه دیوان خواجو، سهیلی خوانساری

۴. صفا - تاریخ ادبیات در ایران - ج (۲) ۳ ص ۸۸۹

۵. میخانه ص ۷۸

۶. مآخذ شماره ۲ و گنج سخن ج - ۲ با اختلاف آراء کما اینکه بعضی ها سال ۷۶۲

را هم ذکر کرده اند.

۷. صفا تاریخ ادبیات در ایران ج ۳

۸. مقدمه دیوان خواجو - سهیلی خوانساری